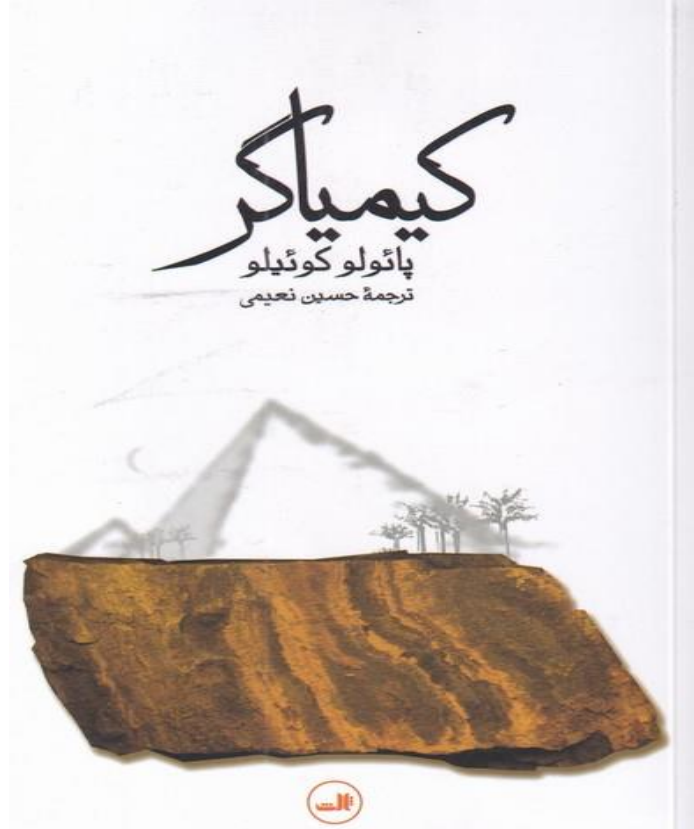


نام کتاب: کیمیاگر

نویسنده: پائولو کوئیلو

ترجمہ ی حسین نعیمی

انتشاراتِ ثالث



کتاب کیمیاگر اثر پائولو کوئیلو نویسنده ی معروف برزیلی است. داستان به سلوک یک چوپانِ اهل اندلس (اسپانیا) مربوط است که در دنیای خود زندگی می کند، با گوسفندان و بز می و کتابی. با این همه رویاها به زندگی او می آیند و او را به سفری غریب به شرق ترغیب می کنند. او در رویای تکرار شونده ی خود، می بیند که صاحب گنجی شده است، در سرزمینی دور در مصر، در نزدیکی اهرامِ ثلاثه، سانتیاگو قهرمان داستان یا همان چوپانِ ما تصمیم می گیرد که دنبال رویای خودش برود تا به گنجی که در آن می بیند برسد و زندگی اش را از این رو به آن رو کند. در طول مسیر رسیدن به مصر او می بایست از مراحل چندی عبور کند. گاهی گرفتار طبیعتِ سخت و خشن بیابان و گاهی گرفتار دزدان و... او سپس با دختری زیبا بنام فاطیما آشنا می شود و به او بلافاصله دل می بازد. با کیمیاگری آشنا می شود و کیمیاگر مدعی می شود که سانتیاگو را به گنج رهنمون خواهد شد. هر دو گرفتار یک قبیله می شوند و کیمیاگر سانتیاگو را شعبده بازی معرفی می کند که می تواند در یک آن به چیز دیگری مبدل شود. سانتیاگو با قدرتِ روحی خودش ناپدید می شود و از دستِ قبیله نجات پیدا می کند. به راه خود ادامه می دهد تا به اهرام برسد. در ضمن کیمیاگر به او یاد می دهد که چطور سنگ های بی قیمت را به سکه های طلا مبدل کند. او در ادامه ی سفرش دوباره گرفتار سارقان می شود و تمام سکه های طلایش را از دست می دهد. سارقان ردِ بقیه ی سکه ها را از او می گیرند و او ماجرای سیر و سفرش تا مصر را برای آنها تعریف می کند. او از رویا و موضوع جستجوی گنج می گوید. یکی از دزدان به سانتیاگو می خندد و می گوید اتفاقا او هم همین خواب را می دیده با این تفاوت که محلِ دفنِ گنج اسپانیا بوده در رویایش نه اینجا، و این خواب از نظر او بسیار احمقانه بوده و برای همین دنبال این خواب نرفته. سانتیاگو با شنیدن این رویا از زبانِ آن سارق می فهمد که محلِ گنجِ واقعی کجاست، او حالا به آدرسِ

دقیق محل دفن گنج از زبان سارق پی برده و می فهمد جایی که سارق به آن اشاره دارد یعنی در اسپانیا، نزدیک یک کلیسای متروک و زیر یک درخت چنار، همان جای محل زندگی اوست. مکانی که در آن گوسفندان را به چرا می برد. سانتیاگو حالا گویی به محل واقعی گنج دست پیدا کرده است. او به محل زندگی خود برمی گردد و در کنار درختی که در آنجا اول بار رویا دیده بود را حفر می کند و به گنجی سرشار دست می یابد. این گنج مادی بی پایان است و شادی تمام عمر او معشوق اش را تضمین می کند.

البته در خصوص این داستان می بایست به تمثیل های آن توجه کرد. شاید این تکه کلام موزون از حافظ به بهترین وجه توصیف کننده روند زندگی قهرمان داستان کیمیاگر باشد: "سالها دل طلب جام جم از ما می کرد/ و آنچه خود داشت زیگانه تمنا می کرد". سانتیاگو در خیال و رویا تصمیم می گیرد که از خود به درآید و خطر کند، با تجربیات جدید آشنا شود و نترسد. در حین چنین از خود به درآمدنی است که او با جهان های تازه و آدم های تازه ای مواجه می شود و از هرکدام چیزی یاد می گیرد. او در هر گامی که بر می دارد به زندگی اش معنایی تازه می دهد و تا انتهای جهان معنایی شرق که اسطوره های مصر باستان و اهرام ثلاثه به عنوان قله ی معنایی آنها در این داستان فرض شده اند پیش می رود. به زیبایی و عشق و دوستی می رسد و با نابکاری و سختی و ناراستی هم مواجه می شود و در سرانجام کار به چیزی جر خویشتن خویش نمی رسد. همان نقطه و جایگاهی که او در آنجا رویابینی و رویاپردازی اش را شروع کرد و "تکه نانی داشت" و "سر سوزن ذوقی!" در آنجاست که همه ی آن رویا در واقعیت تحقق پیدا می کند.

در پایان تکه کلام های زیبایی از کتاب کیمیاگر:

-اگر با باور به نداشته های تان شروع کنید، تمایل خود را برای تلاش جهت دستیابی به آن ها از دست خواهید داد.

-وقتی تلاش می کنیم از آنچه هستیم، بهتر باشیم، همه چیز در اطراف ما نیز، بهتر می شود.

-زندگی برای شما یک ضیافت خواهد بود؛ یک جشنواره بزرگ زیرا زندگی همین لحظه ای است که اکنون داریم سپری می کنیم.

-کویر مانند یک زن فریبنده است و گاهی اوقات مردان را دیوانه خود می کند.

--مردم می ترسند مهم ترین رویاهای خود را دنبال کنند، زیرا احساس می کنند لیاقت آن ها را ندارند، یا اینکه قادر به دستیابی به آن ها نیستند.

-به ندای قلبت گوش سپار، قلبت همه چیز را می داند، چون روح جهان را می بیند و یک روز نزد آن باز خواهد گشت.

-هیچ کس ارزش اشک های شما را ندارد، و آن کس که ارزش دارد، هرگز باعث اشک ریختن تان نمی شود.

-حق ندارید که تسلیم مشکلات و سختی ها شوید. باید آن قدر از خودتان سرسختی و مقاومت نشان دهید که سختی ها تسلیم شوند و شما به هدفی که برای خودتان تعیین کرده اید دست پیدا کنید.

نویسنده: رضا جاوید